Theology Journal
Online ISSN: 2783-0667 Print ISSN: 2476-5325
Homepage: pke.journals.miu.ac.ir

A Philosophical Analysis of the Conflict between “Haqq al-Ta’ah” and “Qubh al-'Iqab bla Bayan” in Light of the Theory of Relational Existence

A Philosophical Analysis of the Conflict between “Haqq al-Ta’ah” and “Qubh al-'Iqab bla Bayan” in Light of the Theory of Relational Existence

Javad Fazaeli Noghani1✉

1. Corresponding author, Department of Islamic Philosophy, Razavi University of Islamic Sciences, Mashhad, Iran .Email alexpaladin134@gmail.com

واکاوی فلسفی تقابل "حق الطاعة" و "قبح عقاب بلابیان" باتکیه بر نظریه "وجود رابط"

جواد فضائلی نوغانی[۱]✉

۱. نویسنده مسئول، گروه فلسفه اسلامی، دانشگاه علوم اسلامی رضوی، مشهد، ایران. رایانامه: alexpaladin134@gmail.com

Pre-final, unedited, and pre-proofreading version

Article Info **ABSTRACT**

Article type:
Research Article

Article history:
Received
Received in revised form
Accepted
Available online

Keywords:
term1,RelationalExistence
term2, Right to Obedience
term3,Reprehensibilityof Punishment withoutClarification
term 4, Principles of Islamic Jurisprudence

tension between the principle of "Qubh al-Iqab bi-la Bayan" (the reprehensibility of punishment without prior clarification) and "Haqq al-Ta'ah" (the Right to Obedience) constitutes a significant challenge within Islamic jurisprudence (Usul al-Fiqh), particularly concerning conflicting practical principles. The former asserts that penalizing a moral agent without explicit divine instruction is inherently unjust, thereby mandating the Principle of Exemption (Bara'ah) in cases of doubt. Conversely, "Haqq al-Ta'ah" is grounded in the absolute sovereignty of God, positing that the Divine Master has an unrestricted right to demand obedience, thus obligating agents to exercise caution (Ihtiyat) when duties uncertain.

This study addresses the resolution of this conflict to determine the primary rational principle for doubtful obligations. Drawing on Mulla Sadra's Transcendent Theosophy (Hikmat al-Muta'aliyah), specifically the theory of "Relational Existence" (Wujud al-Rabit), we argue that independent existence is exclusive to the Divine Essence. All other entities are mere relations and dependencies on God, lacking ontological independence. Consequently, the relationship between the Lawgiver and the moral agent is not merely conventional or social but an objective, existential reality rooted in the creature's total dependence on the Creator. Religious obligations, therefore, stem from this external existential reality rather than social contracts.

Using an analytical-deductive methodology, this research aims to establish Relational Existence as the rational foundation for "Haqq al-Ta'ah." By grounding the duty of obedience in the very nature of contingent existence, we provide a metaphysical justification for prioritizing divine right over procedural exemption, offering a novel perspective on resolving jurisprudential doubts through Sadrian ontology.

Cite this article: Last Name, Initial., Last Name, Initial., & Last Name, Initial. (2024). Title of paper in lower case letters (except for initial letter of first word, initial of first word after a colon, and proper nouns). *Theology Journal*, *X*(X), X- X. http//doi.org/000000000000000000

© The Author(s). Publisher: Al-Mustafa International University.
DOI: http//doi.org/000000000000000000

Pre-final unedited version Al-Mustafa Publication

پژوهشنامه کلام
شاپا برخط: ۰۶۶۷-۲۷۸۳ شاپا چاپی: ۵۳۲۵-۲۴۷۶
Homepage: pke.journals.miu.ac.ir

واکاوی فلسفی تقابل "حق الطاعة" و "قبح عقاب بلابیان" باتکیه بر نظریه"وجود رابط"

A Philosophical Analysis of the Conflict between “Haqq al-Ta’ah” and “Qubh al-'Iqab bla Bayan” in Light of the Theory of Relational Existence

Javad Fazaeli Noghani1✉

1. Corresponding author, Department of Islamic Philosophy, Razavi University of Islamic Sciences, Mashhad, Iran .Email : pm.poolad@yahoo.com

واکاوی فلسفی تقابل "حق الطاعة" و "قبح عقاب بلابیان" باتکیه بر نظریه"وجود رابط"

جواد فضائلی نوغانی[۱]✉

۱. نویسنده مسئول، گروه فلسفه اسلامی، دانشگاه علوم اسلامی رضوی، مشهد، ایران. رایانامه: alexpaladin134@gmail.com

Pre-final, unedited, and pre-proofreading version

اطلاعات مقاله **چکیده**

نوع مقاله:
مقالهٔ پژوهشی

تاریخ دریافت:
تاریخ بازنگری:
تاریخ پذیرش:
تاریخ انتشار:

کلیدواژه‌ها:
اصطلاح یک، وجود رابط
اصطلاح دو، حق الطاعه
اصطلاح سه، قبح عقاب بلا بیان
اصطلاح چهار، اصول فقه

تقابل قاعده «قبح عقاب بلابیان» و قاعده «حق الطاعهٔ» در اصول فقه، یکی از مسائل‌مهم در مقام تعارض اصول عملیه می‌باشد. مبتنی بر «قبح عقاب بلابیان»، مجازات مکلف بدون بیان تکلیف از سوی شارع به جهت ظالمانه بودن، قبیح بوده برائت جاری میگردد. در مقابل امّا «حق الطاعهٔ» متکّی به وسعت دایره مولویت حق‌تعالی نسبت به بندگان می‌باشد. طبق این قاعده حق مولای حقیقی در اخذ اطاعت از بندگان مطلق می‌باشد؛ لذا در موارد شک در تکلیف مکلّف را ملزم به احتیاط می‌شمارد.

مسئله اصلی ما در پژوهش حاضر؛ چگونگی حلّ این تعارض و رسیدن به اصل اولی عقلی در تکالیف مشکوک است.

در حکمت متعالیه ملاصدرا، نظریه «وجود رابط» بر آن است که وجود مستقّل منحصر در ذات باری‌تعالی است و سایر موجودات، عین ربط و وابستگی به او هستند و هیچ استقلال وجودی ندارند. به اعتقاد ما؛ مستند به وجود ربطی، رابطه شارع و مکلفین نه صرفاً عقلایی یا عرفی، بلکه رابطه‌ای عینی و واقعی است که ریشه در تعلق وجودی مخلوقات به خداوند دارد؛ از این‌رو، تکالیف شرعی ازقبیل تکالیف برخاسته از قراردادهای اجتماعی نبوده، بلکه از واقعیت خارجی نشئت می‌گیرد. این پژوهش، با روش تحلیلی–استنتاجی، بر این مقصود است‌که: وجود رابط را به عنوان مبنای عقلی قاعده حق الطاعهٔ معرفی نموده و ازاین‌جهت اصل اولی در مواجهه با تکالیف مشکوک را احتیاط معرفی کند.

استناد: نام خانوادگی، نام؛ نام خانوادگی، نام؛ و نام خانوادگی، نام (۱٤۰٤). عنوان مقاله. پژوهشنامه کلام، ۱۲ (۲۳)، ۲۰-۱.
https://doi.org/00000000000000000

ناشر: جامعه المصطفی العالمیه.
© نویسنده (گان).

Pre-final, unedited, and pre-proofreading version

مقدمه

حقّ الطاعۀ و قبح عقاب بلابیان دو منطق متقابل در مواجهه با تکالیف مشکوک بوده که نتایج کاملاً متفاوتی در اجتهاد دارند. قبحِ عقاب بلابیان اثبات می‌کند؛ مؤاخذه‌ی مکلّف نسبت به تکلیفی که به صورت واضح تبیین نگردیده قبیح است (انصاری،۱۴۱۶، ج.۱، ص. ۳۳۵) زیرا شرط احراز تکلیف و تحقق مسئولیت، حصول بیانِ شارع به نحو قابل ادراک برای مکلفین می‌باشد و در غیاب چنین بیانی، مواخذه نیز منتفی است (خوئی،۱۴۲۸، ج۲.،ص.۱۸۶). قبح عقاب بلابیان، در نظام فکری مشهور اصولیین به عنوان اصلی مستند به عقل نظری پذیرفته شده است.

عقل، تا حصولِ دلیل معتبر بر تکلیف، حکم به «برائت» نموده چراکه مؤاخذه را عادلانه قلمداد نمی‌نماید (نائینی،۱۳۷۶، ج.۳، ص.۲۱۶). در مقابل این رویکرد، نظریه «حقّ الطاعه» مدعی اجرای احتیاط در تکالیف مشکوک است.

شهید صدر به عنوان مهم‌ترین مبیّن و مدافع این نظریه، رابطه‌ی مولای شرعی و بندگانش را متفاوت با دیگر تکلیف‌کنندگان و افراد تحت امر آنها بیان می‌دارد. از نظر ایشان قبح عقاب بلابیان گرچه در مورد موالیِ غیر از شارع می‌تواند صحیح باشد، لکن در مورد شارع و مکلّفین تکلیف برمدار"رابطه‌ی حقّ و خلق" مطرح خواهدشد (صدر،۱۴۱۷ق،ج.۵، ص.۲۴). براین اساس خالقیّت، منعمیت و مالکیتِ الهی بر بندگانش مرتبه‌ای از تعلّق و ولایت را برای شارع پدید آورده که سبب می‌شود حقّ مطالبه طاعت از جانبِ شارع صرفاً ناشی از وصولِ بیان تکلیف نباشد بلکه حق مطلق شارع بر مکلّف موجب وظیفه مطلق مکلّف در قبال شارع گردد.

حقّ الطاعه حاکی از آن است که ولایتِ شارع در مرتبه وجودی و ذاتیِ خالق و همچنین تعلق و فقرذاتی مکلّف نسبت شارع، چنانِ اقتدار گسترده‌ای به‌بار آورده که عقل مکلّف را حتی در مورد تکالیف مشکوک الزام به اطاعت می‌کند. متکّی به این نظریه، حکم عقل در مواجهه با شبهات، «اصالۀ الاحتیاط» خواهد بود هرچند شارع در مقام ترخیص بر مکلفین در موارد زیادی حکم به برائت نماید. (همان)

به نظر تشخیص صحیح حکم عقل؛ به برائت یا احتیاط در موارد مذکور را نمی‌توان صرفاً در قلمروی قواعدِ اصول فقه جستجو نمود بلکه اختلاف دو مبنای مذکور در حقیقت به یک پرسش اساسیِ فلسفی ختم می‌شود؛ آنهم اینکه عقل تحت چه معیار و ملاکی می‌تواند رابطه‌ی مولای شرعی و مکلّفین را تعریف نماید؟ آیا با نظر دقیق عقلی تنها یک حقّ در این رابطه محفوظ است و آن "حقّ طاعت مولا بر ذمّه‌ی مکلّفین" می‌باشد؟ یا مکلّفین نیز حقّی در قبال مولای شرعی داشته که می‌تواند حقّ "مطالبه‌ی بیان واضح تکالیف" باشد؟ اگر ارتباط شارع و مکلّف امری قراردادی باشد، قاعده قبحِعقابِ بلا بیان نتیجه را در تضمین برائتِ مکلف حفظ می‌نماید زیرا ؛ فقدانِ بیان در این دیدگاه به معنای فقدان وجاهتِ الزام‌آور برای تکلیف تلقی می‌شود. لیکن اگر تعلق وجودی میان قانون گذار و مکلّف برقرار باشد، با استناد به فقر مطلق مکلّف

به شارع و نبود هیچ حقّی برای مکلفین بر علیه مولی، دیگر نمی‌توان عقاب بدون بیان را ظلم و در نتیجه قبیح پنداشت.

نظریه «وجود رابط» در حکمتِ متعالیه، مدّعی آن است که نسبتِ علت تامّه و معلول از حیثِ وجودی جدا و عارض بر ذاتِ واجب و ممکن نیست؛ به عبارتی رابطه‌ی حقّ و خلق رابطه‌ای انتزاعی یا قراردادی نیست که بیرون از ساختارِ وجودیِ آن‌ها قرار گرفته باشد بلکه معلول عین فقر و وابستگی به مبداء متعال است (صدرالدین شیرازی،۱۹۸۱، ج.۷، ص.۲۴۵) بر این چشم‌انداز، همه ماسوی، در نسبتِ وجودیِ با حقتعالی «عینِ فقرِ» به ذات مستقّل واجب الوجود هستند.

نتیجتاً ولایتِ شارع نسبت بر مکلّفین تنها یک حقِ قراردادی نیست بلکه برآمده از یک تعلق حقیقی و وجودی است. ولایتی شرعی که حاصل از تعلقّی حقیقی و وجودی می‌باشد. به بیانِ روشن‌تر، وجود رابط می‌تواند تمایز میانِ «انکشافِ معرفتی تکلیف» و «وجودِ واقعیِ تکلیف» را به‌نحو عقلانی پیوند بزند.

ما برآنیم تا با روش توصیفی–تحلیلی و با استناد به منابع حکمت متعالیه، اثبات نماییم؛ تعلق وجودی مکلّف به شارع، عین ذات مکلّف بوده و هیچ جهت استقلالی برای وی ملحوظ نیست و از این رهگذر اثبات نماییم؛ انکشاف احتمالی تکلیف می‌تواند عقل عملی را به احتیاط و رعایت تکلیف فراخواند، بدون آنکه نیازمند حصول بیان معتبری باشد.

به این جهت ابتدا قاعده قبح عقاب بلابیان را بررسی و مستندات آن را تبیین می‌نماییم سپس حق الطاعه را بیان و با روشن نمودن تعارض میان دو قاعده، وجود رابط را به عنوان مرجح حق‌الطاعه در این تعارض معرفی نموده و حق الطاعه را اصل اولی در مواجهه با شبهات بدوی معرفی خواهیم نمود.

چنین استدلالی دو پیامدِ دارد؛ نخست، تقابل میان قبح عقابِ بلا بیان و حقّ الطاعه را به واسطه ارائه یک مرجّح عقلی (رابطه‌ی وجودی میان شارع و مکلّف) حلّ و فصل می‌نماید.

دوم؛ امکان ارتباط بین مبانی فقهی و مبادی فلسفی را فراهم می‌آورد؛ یعنی می‌توان با استناد به قاعده‌ای فلسفی به مسئله‌ای اصولی جهت داده و در اجتهاد معیارهایی برای تمییز موارد احتیاط از موارد برائت عرضه کند. غایت این مقاله به نحو اختصار اثبات و مستدل‌سازی قاعده «حقّ الطاعۀ» شهید صدر بر پایه نظریه «وجود رابط» ملاصدرا است.

قبح عقاب بلابیان

در مواجهه با تکالیف مشکوک، قبح عقاب بلابیان مهم‌ترین مبنای برائت عقلی نزد مشهور است. قاعده‌ی مذکور بر حق مکلّف علیه مولی، در علم به تکالیف مبتنی است. بااین‌حال قاعده‌ی مذکور

Pre-final unedited and pre-proofreading version

در دیدگاه امامیه، دارای تقاریر متعددی می‌باشد. فقها و اصولیین در تبیین چراییِ قبحِ مجازاتِ بدونِ بیان، دلایل متعددی اقامه نموده‌اند که به اختصار بیان میگردد.

به طور کلی چهار تبیین مهم از استحاله‌ی قبح عقاب بلابیان شهرت دارد: قبح عقلی این اقدام، عدم تمامیت حجیت تکلیف در نبود بیان، لغویت تکلیف و مواخذه بنا بر عدم وصول مقتضای تکلیف به عبد و نهایتاً تضییع حق عبد و ظالمانه بودن عقاب بدون وصول بیان معتبر.

درعالم تشیع شیخ طوسی اولین اندیشمندی است که در مورد قاعده مذکور سخن گفته شیخ ضمن تفسیر آیه «وماکنّا معذبین حتی نبعث رسولا[1]» چنین بیان می‌دارد که حقتعالی در این آیه از این حقیقت خبر داده است که قبل از وصول بیان به بندگان، داعی عقلی و سمعی برای عذاب کردن آنها بر ترک تکلیف وجود ندراشته وامری قبیح است به نظر شیخ طوسی هرگونه عقوبتِ بدونِ بیان قبلی، فعلی ناسنجیده و دور از حکمت مولای حکیم تلقی می‌گردد و عقل، قبحِ این فعل را در ذات آن کشف نموده و بداهتا صدور چنین فعلی را از حکیم محال می‌داند. وی در ادامه هلاکت و عقاب را من حیث هی و بدون در نظر گرفتن ارکان تکلیف خالی از وصف حسن و قبح دانسته و ظالمانه می‌داند(همان، ص.۴۵۸). این عبارت شیخ نشان می‌دهد ملاک استحاله‌ی عقاب بلابیان در نظر ایشان قبح عقلی صدور این عمل از مولای حکیم است.

به نظر ابن ادریس نیز در صورتی که نصّی دالّ بر تکلیف در کتاب سنت یافت نشود، مرجع مکلّف را برائت عقلی است. (ابن ادریس،۱۴۱۰ق،ص.۱۸) گرچه عبارت او در مقدمّه کتاب سرائر بسیار مجمل می‌باشد۲ لکن شیخ انصاری مدّعی است مقصود وی از دلیل عقلی که در کتابش ذکر کرده است همان برائت مستند به حکم عقل است. (انصاری،۱۴۱۹ق،ج.۲،ص.۵۴)

به نظر مرحوم بهبانی، استحقاقِ عقوبت تنها در فرض «قابلیتِ الزام» معنا پیدا می‌کند و این قابلیت بدون بیان و امکانِ آگاهی حاصل نمی‌شود؛ بنابراین، عقابِ عاری از بیان، نقضِ هندسه تکلیف بوده و بلافائده است (بهبهانی،۱۴۱۵ق،ص. ۲۴۰). محوریت این تقریر بر لغویت عقاب بلابیان

Pre-final uncedited and pre-proofreading version

---

۱ . اسراء/ ۱۵

۲ . « إمّا هی من اللّه سبحانه، أو سنهٔ رسوله المتواترهٔ المتفق علیها، أو الإجماع، فإذا فقدت الثلاثهٔ فالمعتمد فی المسألهٔ الشرعیهٔ- عند المحقّقین الباحثین عن مآخذ الشریعهٔ- التمسّک بدلیل العقل فیها، فإنّها مبقاهٔ علیه و موکولهٔ إلیه...»

استوار است. بر این اساس، مجازات، فرع بر تمامیت داشتن غرضی عقلی و داعی صحیح می‌باشد و تا زمانی که بیان مولی به عبد نرسد، چنین داعی و غرضی تامین نمی‌شود.

شیخ انصاری در اثبات قبح عقاب بلابیان بنای عقلا را به عنوان شاهد بیان نموده است.

بر خلاف برداشتهای سطحی از کلام ایشان که مدعی‌اند شیخ دلیل اثبات قاعده‌ی مذکور را بنای عقلاً دانسته و قبح عقاب بلا بیان را غیرمرتبط با عقل می‌داند، ما معتقدیم ایشان قبح مذکور را از بدیهیات عقلی شمرده و بنای عقلاً را صرفاً به عنوان شاهدی بر این حکم بدیهی ارائه نموده است. ایشان در کتاب شریف فرائدالاصول می‌فرماید؛«ویشهد له حکم العقلاء کافۀ بقبح مواخذۀ المولی عبده علی فعل مایعترف بعدم اعلامه اصلاً بتحریمه» (انصاری،۱۴۱۹ق،ج.۲،ص.۵۶)

تقریر شیخ انصاری ریشه در تبیین حقوق عبد و مولی دارد و مبین این مطلب است که در روابط تکلیفی، عبد هم دارای حقوقی است که عقلاً محترم شمرده شده است. بر این مبنا؛ عبد نسبت به معافیت از مجازات بدون بیان حقی ثابت و مشروع دارد. مجازات نمودنِ عبد پیش از آنکه تکلیف بر او تبیین شود، تعدی به این حق و ظلم است. در این تقریر برائت در اصل همان اجرای عدالت در رابطه بین عبد و مولی است.

آخوندخراسانی نیز عقاب بلابیان را به حکم وجدان قبیح دانسته و بیش از بدیهی بودن مسئله استدلالی ارائه نمی‌کند؛«وأما العقل؛ فإنّه قداستقل بقبح العقوبۀ والمؤاخذۀ علی مخالفۀ التکلیف المجهول، بعد الفحص والیأس عن الظفر بما کان حجۀ علیه، فإنّهما بدونهما عقاب بلا بیان و مؤاخذۀ بلابرهان، وهما قبیحان بشهادۀ الوجدان.» (خراسانی، ۱۴۰۹ق،ص. ۳۴۳)

محقق نائینی دلیل عقلی بر برائت را در کنار طریق عقلا به عنوان مطلبی جداگانه آورده و چنین بیان می‌دارد؛ حکم قطعیِ عقل از این قرار است‌که؛ مقدمّه لازم برای اتمام حجّت در تکلیف و صحت مواخذه، بیانی است که قابلیت نوعی برای وصول به مکلّف داشته باشد چراکه؛ نبود بیان سبب نقص تکلیف بوده و مواخذه بر ترک چنین تکلیفی عقلاً ظلم و قبیح بوده، از شارع حکیم صادر نخواهد شد. در نظر ایشان بیانی که قابلیت نوعی برای وصول به مکلّفین ندارد مانند عدم البیان است؛ چراکه "بیان" از جهت تعلیم و تنبیه مکلّفین، موثر در تکلیف است بلکه قابلیت وصول

Pre-final, undergoing proofreading version

در دل مفهوم بیان قرار گرفته و بیان غیرقابل وصول، کامل و موثر نیست و تفاوتی با عدم البیان ندارد (نائینی،۱۴۰۳، ج. ۳، ص.۳۲۵).[۱]

با توجه به آنچه از اندیشمندان مطرح علم اصول نقل شد؛ "قبح عقاب بلابیان" قاعده‌ای عقلی و بدیهی است که مشروعیتِ مواخذه را مشروط به وجود بیان پیشین تکلیف متصّف به قابلیت وصول آن به مکلّف می‌داند؛ هر گاه نسبتِ شناختی میان خطاب و مخاطَب برقرار نباشد، مستند به هریک از تقاریر ذکر شده مواخذه غیر معقول خواهد بود.پس از بررسی مذکور می‌توان گفت: تقریر مبتنی بر حق عبد در شناخت تکالیف (تقریر شیخ انصاری) اصل و ریشه‌ی سه تقریر دیگر میباشد و ظالمانه بودن تکلیف از مجرای عدم بیان اصل واحد جمیع تقاریر مذکور است.

در تقریر اول؛ حکم عقل به عدم تناسب و صدور این فعل از حکیم، مستند به ظالمانه بودن آن است. همچنین عقاب به واسطه‌ی تکلیفی که حجیت نداشته باشد نیز خلاف عدل است. ایضاً لغویت تکلیف در فرض عدم البیان و عقاب به واسطه‌ی این تکلیف لغو نیز ظلم به عبد تلقّی می‌گردد. لذا مستند اصلی "قبح عقاب بلابیان" حکم عقل نظری است که عدالت کیفری را بر تناسب الزام و امکانِ التزام قرار داده است و از این رهگذر قبیح‌بودن مجازات، مبتنی بر عدمِ بیان را اثبات می‌کند.

لازم به ذکر است بنای عقلا، آیات و روایات کاربردی ارشادی به حکم عقل داشته و در حضور حکم عقل نمی‌توانند به عنوان دلیلی مستقل جهت اثبات قاعده‌ی مذکور ایفای نقش کنند از این رو این قاعده صرفاً یک اصل عقلی است که نزد مشهور پشتوانه‌ی برائت در تکالیف مشکوک واقع می‌شود. گرچه آیات و روایات می‌توانند معیارهای تحققِ «بیانِ قابل‌وصول» و حدودِ مصادیق یا استثنائات را روشن سازد، ولی منشأ اصیل قاعده نیستند.

توجّه به نظرات مذکور نشان می‌دهد؛ مجتهدین امامیه استدلال فوق را به‌عنوان مبنای پدیدآورنده برائت عقلی پذیرفته و نقلیات را در مقام تقویت و تبیینِ آن به کار گرفته‌اند. باید توجه داشت مستند

Pre-final unedited and pre-proofreading version

---

۱ . «فحکمه بالبراءة ممّا لا یکاد یخفی، لاستقلاله بقبح العقاب بلا بیان واصل إلی المکلّف بعد إعمال العبد ما تقتضیه وظیفته من الفحص عن حکم الشبهة والیأس عن الظفر به فی مظانّ وجوده، ولا یکفی فی صحّة المؤاخذة واستحقاق العقوبة مجرّد البیان الواقعی مع عدم وصوله إلی المکلّف، فإنّ وجود البیان الواقعی کعدمه غیر قابل لأن یکون باعثاً ومحرّکاً لإرادة العبد ما لم یصل إلیه ویکون له وجود علمی.»

صحت این قاعده ثبوت حقِّ مطالبهٔ بیان تکلیف برای مکلّف است که در فرض "عدم البیان" ، حق مذکور پایمال و عنوان ظلم بر مؤاخذه صادق خواهد بود.

حق الطاعهٔ

به طور کلّی و مختصر، سیر تاریخی حق الطاعهٔ را می‌توان در سه مرحله بررسی نمود؛

نخستین مرحله بازمی‌گردد به مباحث قدما دربارهٔ اصل اولی حول شبهات بدویه؛ برخی اندیشمندان این دوره، بدون ذکر چنین قاعده‌ای قائل به جریان احتیاط در مطلق شبهات بوده و عده‌ای نیز قائل به اصالهٔ الحظر در افعال مجهول الحکم بوده‌اند.

این مرحله را می‌توان پیش‌زمینه‌ی ظهور حق‌الطاعهٔ دانست. شیخ مفید از پیش‌گامان امامیه در علم اصول در مواجهه با شبهات احتیاط را مقدّم بر برائت می‌داند؛ چراکه اباحه فقط زمانی معقول است که قطع به صدور جواز شرعی یا عدم صدور نهی شرعی حاصل شده باشد در غیر این صورت عقل نمی‌تواند حکم به جواز دهد؛ چراکه ممکن است دلیل شرعی غیر واصل در کار بوده و حکم عقل ازاین‌جهت خلاف حکم شارع است؛ لذا در موارد "عدم العلم" باید احتیاط نمود (مفید،۱۴۱۳ق،ص.۴۳).

شیخ طوسی نیز در مورد اصل اولی در قبال شبهات قائل به اصالت الحظر شده است. وی عمل به فعل مجهول الاباحه را مانند استناد به سخن مجهول الصدق دانسته و قبح هردو بدیهی می‌شمارد. به نظر او اقدام بر این قسم افعال با اقدام بر افعال قبیح تفاوتی ندارد. از عبارت شیخ طوسی چنین برمی‌آید که هیچ عملی بدون دلیل معتبر از ناحیه شارع، محکوم به اباحه نخواهد بود زیرا؛ حرام شمردن و حلال شمردن افعال تحت سلطه‌ی شارع می‌باشد و عبد فقط در فرض وجود دلیل معتبر می‌تواند حکم به حلّیت یا حرمت نماید؛ لذا اصل در افعال مشکوک توقف بوده که ملازم با احتیاط است(طوسی،۱۳۸۹، ص.۷۵۳) [۱] .

محقق حلّی احتیاط در افعال مشکوک الحرمهٔ را دیدگاه غالب امامیه دانسته، از نظر ایشان اقدام به افعال مشکوک جائز نیست مگر ضرورتی بر انجام آن مترتب باشد. به نظر وی اندیشمندان امامیه اقدام بر افعال مشکوک الحرمه را مانند تصرف در مال غیر می‌دانند چراکه صدور مجوّز برانجام

---

۱ . والذی یدلّ علی ذلک؛ أنّه قد ثبت فی العقول أنّ الإقدام علی ما لا یؤمَنُ المکلّف کونه قبیحاً، مثل إقدامه علی ما یعلم قبحه، ألا تری أنّ من أقدم علی الإخبار بما لا یعلم صحّهٔ مخبره، جری فی القبح مجری من أخبر مع علمه بأنّ مخبَره علی خلاف ما أخبر به علی حدٍّ واحدٍ.

pre-final,uncorrected and pre-proof academic version

افعال سلطنت شارع بوده و جواز بدون مستند شرعی تصرف درمحدوده‌ی سلطنت اوست(محقق حلّی،۱۴۰۳ق،ص.۲۰۳).

مرحله‌ی دوم با ورود شهید صدر به‌صورت نظری به مسئله آغاز شد؛ او در حلقات اصول و تقریرات درس خارج خود بیان نمودکه؛ قبح عقاب بلابیان نمی‌تواند مستند رابطه‌ی تکلیفی شارع و مکلّفین قرار گیرد. در این مرحله شهید صدر بر ردّ برائت عقلی به‌واسطه‌ی ردّ قبح عقاب بلابیان، اقامه دلیل کرده و حق الطاعهٔ را به‌عنوان اصل اولّی معرفی و درجهت اثبات مدعای خود استدلال نمود (صدر،۱۴۱۸ق،ج.۱، ص.۱۷۰-۱۷۵).

حق الطاعهٔ درکلام شهیدصدر به بیان مختصر ازاین قراراست؛ تنها حقّی که بین مولی و مکلّف برقرار می‌باشد حقّی است به نفع مولی و بر ذمّه‌ی مکلّف. این حق عبارت است از؛ اطاعت عبد از مولی به نحو مطلق(همان، ج.۲، ص.۱۲۰). ایشان در مقام نقد دیدگاه مشهور اصولیین معتقد است؛ مشهور مولویّت و حجّیت را منفک از یکدیگر در دانش اصول استنباط مطرح نموده‌اند، حال‌آنکه مولویت امری مشکک بوده و منشاء انتزاع حجیت اوامر و نواهی مولی است. به‌عبارت‌دیگر هرچه مولویت مولی در مرتبه شدیدتری واقع شود، تکالیف صادره از او نیز دارای محدودیت‌های کمتری خواهد بود. اگر فرض شود مولویت مولی محدود به هیچ حدّی نیست دیگر نمی‌توان تکالیف او را به چیزی مانند علم یا ظن محدود نمود(همان).

به نظر شهید صدر نخستین و بنیادی‌ترین مبنای حق الطاعهٔ، «مالکیت تکوینی» خداوند است. برخلاف مالکیت‌های اعتباری و قراردادی که در روابط انسانی جریان دارد، مالکیت الهی وسعت مولویت شارع بر بندگان می‌باشد چون خداوند خالقِ حقیقتِ وجودیِ مکلف است و حق تصرف مطلق در ملک خویش، حقِ انکارناپذیرِ اوست. این مالکیت، یک واقعیتِ عینی و تکوینی است، نه یک امرِ اعتباری لذا هرگونه استحقاق قائل‌شدن برای عبد در برابرِ این مالکیت، نوعی غفلت از رابطه‌ی مذکور است. (صدر،۱۴۱۸ق،ج.۱، ص. ۱۷۲)

شهید صدر همچنین استدلال مشهور بر برائت عقلی را نمی‌پذیرد چراکه؛ از نظر ایشان مبنای این استدلال خلاف واقعیت جاری میان شارع و مکلفین است. نقد اصلی ایشان ازاین‌قرار است‌که؛ قاعده مذکور، نسبتِ میان مولا و عبد را به‌نحوی فروکاسته که گویی استحقاق عقاب امری متوقف بر "بیانِ صریح" است حال‌آنکه به اعتقاد شهید صدر، آنچه میزان و ملاک ثبوت یا سقوط استحقاق عقاب است صرفاً «بیان» نبوده بلکه حقِّ مولویت مولا و گستره‌ی آن است. به بیان دقیق‌تر، پرسش بنیادین این نیست که آیا بیان واصل شده یا نه تا بتوان حکم به استحقاق عقاب نمود، بلکه این

است که حقِّ اطاعت مولا تا کجا امتداد دارد؟ آیا این حق، در محدوده تکالیف مبیَّن ثابت است یا دامنه‌ای فراتر دارد؟ (صدر،۱۴۳۰ق،ص.۶۹).

به بیان ایشان؛ مشهور نقطه‌ی آغاز نادرستی را در پاسخ به این مسئله‌ی مبنا ساز برگزیده است. مدافعان قبح عقاب بلابیان، «عدمِ بیان» را موضوعِ حکم عقل به برائت قرار داده‌اند اما به نظر شهید صدر این استدلال بیشتر مصادره به مطلوب است. زیرا پیش از آنکه بتوان حکم به قبح عقاب در فرض عدم بیان کرد، باید نخست روشن ساخت که حقِّ طاعتِ مولا آیا منحصر در دایره علم و ظنّ معتبر است یا شامل تکالیف محتمل نیز می‌گردد. اگر ثابت شود که حقِّ مولویتِ خداوند، به اقتضای عظمت ربوبی و مالکیت او، مطلق از علم و جهل است، آنگاه دیگر مجالی برای تمسک به قبح عقاب بلابیان باقی نمی‌ماند؛ بلکه مولی مطابق با حقّ مطلق خود تکلیف نموده و در فرض ترک می‌تواند مستند بر همان حق عقاب عبد را عقاب نماید، این عقاب نه ظالمانه، نه غیرعاقلانه و نه لغو است.

به‌عبارت‌دیگر، نظر مشهور، تکلیف را پیشاپیش، محدود به دایره‌ی بیان فرض گرفته و سپس بر همین مبنای مُسلّم انگاشته‌شده، عقاب بلابیان را قبیح شمرده. حال‌آنکه واقعیت رابطه‌ی شارع و مکلفین محدود به چنین سطحی نیست و قبح عقاب بلابیان بیشتر مناسب قانون‌گذاری بشری می‌باشد.

از منظر ایشان، مقتضای حق مولویت شارع آن است که مکلّف در برابر هر آنچه احتمال صدور تکلیف از سوی مولا در آن می‌رود، خود را موظف به رعایت و احتیاط بداند، مگر آنکه دلیلی معتبری از طرف مولی – از قبیل ادلّه‌ی شرعی برائت – بر ترخیص و رفع این مسئولیت اقامه شود.

«و کلما کان الملاک آکد کان حق الطاعهٔ أوسع، فقد یفرض بعض المراتب من منعمیهٔ المنعم لا یترتب علیه حق الطاعهٔ الا فی بعض التکالیف المهمهٔ لا فی کل‌ها و قد تکون المنعمیهٔ أوسع بنحو یترتب حق الطاعهٔ فی خصوص التکالیف المعلومهٔ و قد تکون مولویهٔ المولی أوسع دائرهٔ من ذلک بان کانت منعمیته بدرجهٔ یترتب علیه حق الطاعهٔ حتی فی المشکوکات و المحتمالت من التکالیف.» (همو،۱۴۱۷ق،ج.۵، ص.۲۴)

صاحب نظریه "حق الطاعه" پس از بیان تلازم میان مولویت و محدوده‌ی تکالیف، وجوب شکر منعم، حجیت و منجزیت تکلیف را هم بر اساس مولویت مطلق شارع بازبینی می‌نماید؛ به نظر ایشان منعِّمیتِ خداوند محدود به هیچ قیدی نیست ازآنجاکه مالکیت و مولویتِ الهی نیز حقیقتی واقعی و ذاتی‌اند نه قراردادی و اعتباری وجوب شکر حاصل از این مولویت نیز بی‌حدومرز است. تفاوتِ بنیادینِ این مولویت با موالیِ عرفی نیز در همین نکته نهفته است؛ حقِّ طاعت در مولویت‌های

Pre-final, unedited, and pre-proofreading version

عرفی به وصول تکلیف مشروط است، حال‌آنکه مولویت ذاتی الهی چنین شرطی را برنمی‌تابد و میان این دو سنخ، وجهِ اشتراکی نیست (همو، ۱۴۱۸ق،ج.۲، ص.۳۳).

حکم عقل به لزوم طاعت (حاصل از وجوب شکر منعم)، تنها تکالیف مقطوع و آشکار را شامل نمی‌شود، بلکه قلمرو تکالیف محتمل را نیز در بر می‌گیرد؛ به‌گونه‌ای که اهمال آن‌ها مصداق تضییع ناسپاسی بر منعم مطلق به شمار می‌آید. از این رو، اجرای برائت عقلی در موضع احتمال تکلیف، به تنزّل حق مولویت شارع به تکالیف مقطوع و تبعیض در حقِّ طاعت می‌انجامد. بر اساس همین مطلب؛ حجیت و منجزّیت تکالیف صرفاً بر خواسته از نحوه بیان یا علم مکلّف به تکلیف نیست تا بتوان در نبود این دو، تکالیف را غیر منجّز دانسته و حجّیت را از آنها سلب نمود؛ بلکه آنچه سبب تنجز تکالیف گردیده همان "حق الطاعۀ" می‌باشد نه بیان یا بیانِ واصل بدین ترتیب، حجیت در نظام حق‌الطاعه مفهومی تابع و برخاسته از حق مولویت است(همو،۱۴۱۷ق،ج.۵، ص.۲۵).

یکی از مهم‌ترین مبانی شهید صدر در اثبات حق‌الطاعه، ناظر به «حکمتِ بالغه» و غایتمندیِ افعال تشریعی الهی است. شهید صدر در تبیین فلسفه‌ی تشریع، تأکید می‌کند که حق الطاعۀ، مجوزی برای استبداد رأی یا تحمیل تکالیف عبث نیست، بلکه بازتاب حق مولای حکیم برای هدایتِ عبد به‌سوی کمالِ حقیقی و شایستۀ اوست. ازآنجاکه نظام هستی و تشریع بر مدار حکمت و غایت‌مندیِ عقلانی استوار است، فرمانِ مولی دقیقاً منطبق بر استعدادهای وجودی و کمال مطلوب عبد تنظیم شده لذا، حقِ اطاعت، در حقیقت فرآیندی است برای تحققِ غایت وجودی عبد و رسیدن به کمالِ واقعی‌اش که توسطِ مولای حکیم، تشریع شده و اطاعت از مولی، نه یک بارِ تحمیلی، بلکه تنها مسیر رسیدن به کمالِ لایقِ مکلّف است(صدر،۱۴۰۴، ص.۴۲).

مرحله‌ی سوّم نیز پس از شهید صدر تا به امروز ادامه دارد، برخی اندیمشندان در مقام انتقاد و عده‌ای نیز به دفاع از حق الطاعۀ پرداخته‌اند. به عنوان نمونه آیت الله لاریجانی نظریه حق الطاعه را از سه منظر؛ وجدانی، شهودی و سازگاری درونی مرود انتقاد قرار می‌دهد.

به نظر ایشان هیچ دلیلی بر حجیت نظریه قابل اقامه نیست مگر بداهت عقل عملی که بداهت مذکور در مورد قبح عقاب بلابیان نیز قابل طرح است و نمی‌توان بین این دو مدعّا بدون اقامه دلیل اظهار نظر کرد. لازم به ذکر است همین سخن آیت الله لاریجانی مهم‌ترین مدخل به حاصل سخن ما در این مقاله یعنی اقامه برهان بر مدلل سازی حق الطاعه است.

همچنین در شبهات بدوی علاوه بر احتمال تکلیف، احتمال اباحه نیز هست و در صورت خدشه به اباحه محتمل بازهم حق مولی تضییع می‌شود چراکه برخلاف حکم مولوی (اباحه) عمل شده است؛ البته خود ایشان به این اشکال پاسخ داده‌اند که اباحه صرفاً عدم الحکم است نه حکمی

Pre-final unedited and pre-proofreading version

مستقل که ترک آن موجب هتک مولی شود. اشکال دیگر اینکه لازمه‌ی حق الطاعه به‌نحوی لزوم حرج در دین است که موردقبول عقل و شرع نیست(لاریجانی،۱۳۸۱، ص. ۱۱-۲۶).

برخی نیز در قبال نقدهای مذکور اقدام به دفاع از نظریه حق الطاعه نموده‌اند به عنوان نمونه؛ نگارنده مقاله «دفاعیات از نظریه حق الطاعه» کوشیده است به ترتیب تمام نقدهای آقای لاریجانی را بر نظریه پاسخ دهد. (ستوده،۱۴۰۱، ص. ۹-۳۴) لازم به ذکر است منتقدین و مدافعین حق الطاعه هیچیک نتوانسته‌اند این نظریه یا نظریه مقابلش-قبح عقاب بلابیان- را به نحو مطلوب رد یا اثبات کنند چراکه در هیچیک از آنها مبنایی عقلی و برهانی برای نظریات فوق ارائه نشده است.

ما در بخش جمع بندی مسیر حلّ این تعارض را بررسی خواهیم نمود.

جمع بندی

تقابل میان "قبح عقاب بلا بیان" و "حقّ الطاعة" را نمی‌توان صرفاً در سطح آثار عملی آن دو، یعنی برائت و احتیاط، تحلیل و داوری کرد زیرا این تقابل، در حقیقت، بازگشت به اختلاف در مبانی دارد نه صرف اختلاف در نتایج ازاین‌رو؛ تا هنگامی که مبنای هر یک از این دو نظریه به‌صورت دقیق بررسی نگردد داوری میان این دو قاعده ممکن نخواهد بود.

به بیان دیگر؛ داوری مزبور پیش از آن‌که یک مسئله اصولی باشد، تقابل دو دیدگاه عقلی حول رابطه با حقوق شارع و مکلّفین است.

قبح عقاب بلا بیان، چنان‌که در تقریرات مشهور اصولیان آمده، بر این اساس استوار است که عقل، مؤاخذه عبد را در فرض عدم وصول بیانِ معتبر، پایمال نمودن حق اطلاع مکلّف از تکلیفش دانسته و صدور چنین ظلمی را از شارع حکیم محال می‌داند. این استدلال خود متوقف است براینکه مکلّف بر علیه مولی حقّی مفروغٌ عنه داشته باشد که همان حق مطالبه‌ی بیان معتبر و قابل وصول است.

در مقابل اگر حق الطاعه را تحلیل نماییم، قاعده‌ی مذکور منکر چنین حقّی است به عبارت دیگر حق الطاعه با تفسیری که از دائره‌ی مولویت شارع دارد حقّی را برای مکلف محفوظ ندانسته بلکه مقام عبودیت را ملازم با خضوع محض در ساحت مولوی معرفی می‌کند. وضعیت مذکور ایجاب نموده مکلّف در قبال شارع تسلیم محض بوده و مطلقاً مطیع باشد نه اینکه برای اتیان تکلیف، شرایطی از قبیل وجود بیان معتبر، معّین نماید.

انتخاب یکی از این دو دلیل متوقف بر درک صحیح از رابطه‌ی شارع و مکلفین است. در این راستا، بهره‌گیری از نظریه "وجود رابط" در حکمت متعالیه، افق دقیقی در تفهیم و تحلیل رابطه‌ی مذکور

Pre-final, uncorrected, and proprietary proofreading version

ارائه می‌نماید؛ وجود رابط، ظرفیت آن را دارد که نظریه حقّ الطاعهٔ را بر مبنایی عقلی و نفس‌الامری مدلل سازد.

وجود رابط

بررسی احوال واقسام وجود، قسمت عمده‌ی حکمت متعالیه رابه خوداختصاص داده است؛ حکمای این مکتب، وجـــود را ازجهات مختلـــف تقـــسیم کرده‌اند. یکی مهم‌ترین این تقسیمات، تقسیم وجود به "مستقلّ" و "رابط"است زیرا ابواب مهم فلسفی ازقبیل: علم حضوری، علیّت، اتحاد عاقل و معقول و... متوقف براین مسئله می‌باشد.

در این مکتب، موجود به: "فی‌نفسه" و "لافی نفسه" تقسیم می‌شود، دراین تعریف، وجودرابط، وجودی است که هیچ نحوه استقلالی نداشته عین فقر به مبداء است. در مقابل، وجود "فی نفسه" وجود مستقلی است که ربط و فقر فوق در تحقق آن برقرار نیست.

تقسیم فوق تا قبل از ملاصدرا فقط در سطح مفاهیم ذهنی و نسب قضا برقرار بوده و اندیشمندان وجودات خارجی را منحصر در وجود فی نفسه می‌دانستند. وجود رابط از جهت مفهومی مورد توجه بود به عنوان نمونه ابن سینا عقد الوضع و عقدالحمل را ذیل وجودات غیر مستقل بیان نموده است (ابن سینا، ۱۴۰۴ق،ج.۱، ص.۴۲). ملاصدرا اولین اندیشمندی است که وجود رابط را از سطح نِسَب مذکور فراتر برده و موجودیت عالم را بر اساس وجود رابط تبیین نمود (صدرالدین شیرازی،۱۹۸۱، ج.۱، ص.۱۰۸). در نظر او تقسیم وجود به مستقل و رابط در هردو موطن ذهن و خارج برقرار است با این تفاوت که روابط منطقی همواره مرتبط با دو طرف مستقل بوده لکن روابط خارجی (ممکنات) فقط یکطرف ربط دارند که همان واجب‌تعالی است(مطهری، ۱۳۹۸، ص. ۴۳۸).

ملاصدرا از طریق ملاک احتیاج ممکنات به واجب تعالی تحقق وجود رابط در خارج را اثبات می‌نماید؛ در نظر ملاصدرا وجود اصیل و ماهیت اعتباری است.

مستند به اصالت وجود اولاً: وجود اصل ذات و منشاء همه‌ی کمالات حقیقی اشیاء است. ثانیاً ماهیت یا لوازم آن ازقبیل امکان ماهوی نمی‌توانند ملاک تعلّق و افتقار معالیل به واجب تعالی

Pre-final accepted and pre-proofreading version

باشند؛ ازاینرو ملاک نیاز بسته به وجود ممکنات است و نه ماهیت آنها. (صدر الدین شیرازی،۱۳۸۶، ص.۱۷۱)

مستند به نظریه‌ی وجود رابط، ممکنات به تبع وجودشان هیچ حکم ایجابی و کمالی مستقلّی را بر نمی‌تابند چراکه وجود مستقلّی ندارند به عنوان نمونه عالم بودن، قادر بودن، مختار بودن در ممکنات همگی مانند وجودشان؛ عین فقر به علم، قدرت و اختیار الهی است و اوصاف سلبی از قبیل جهل، به محدودیت ممکنات باز می‌گردد.

ابتناء حق الطاعه بر وجود رابط

برای تبیین دقیق رابطه «حق الطاعهٔ» و «قبح عقاب بلا بیان» بر پایه نظریه وجود رابط، باید به چند مقدمه هستی‌شناختی و کلامی توجه داشت. نخست آنکه «واجب‌الوجود» و «شارع» دو عنوان برای وجود واحدی هستند و تغایر آن‌ها صرفاً بالاعتبار است. در مقابل، «مکلّفین» همگی «ممکن‌الوجود» و در ساحت هستی، «عین ربط» و «عین فقر» به مبدأ متعال هستند. از این‌رو، رابطه تکلیفی میان شارع و مکلّف، یک رابطه قراردادی میان دو موجود مستقل نیست، بلکه وضعیتی منحصربه‌فرد بوده که در آن «آمر»، وجودی مستقل و «مأمور»، عین ربط به اوست.

وابستگی مذکور، نه در برخی شئون، بلکه در اصل تحقق عبد برقرار است از این‌رو؛ عبودیت انسان امری صرفاً اعتباری یا قراردادی نخواهد بود تا بتوان احکام قانون گزاری‌های از این قبیل را فی مابین شارع و مکلّف جاری دانست، بلکه ریشه در متن واقع داشته و از نحوه هستی او انتزاع می‌شود.

عبد به تَبَع نحوه وجودش فاقد هرگونه حقٍّ مستقلی در قیاس با شارع است زیرا؛ «حق» نیازمند «موضوعِ دارای استقلال» است و ممکن‌الوجود، چیزی جز تعلق و فقر نیست. بنابراین، پیش‌فرض قاعده «قبح عقاب بلا بیان» مبنی بر اینکه «عقاب بدون بیان، مستلزم تضییع حق عبد است»، مخدوش می‌گردد. در فرض فقدان بیان معتبر، هیچ حقی از مکلّف پایمال نشده، که بخواهد آن را مطالبه کند یا به سبب آن، علیه مولی احتجاج نماید. در این قرائت، «حق الطاعهٔ» یک امر اعتباری یا قراردادی نیست بلکه اقتضای ذاتیِ همین رابطه وجودی میباشد یعنی؛ مولویت حقیقی شارع و فقر وجودی مکلّف، منشأ لزوم طاعت به نحو مطلق است و بیان تشریعی، صرفاً کاشف از متعلق تکلیف یا دلیل بر ترخیص خواهد بود، نه اینکه ایجاد کننده‌ی حق و حقوقی برای مکلّف باشد.بله

Pre-final, unedited, and pre-proofreading version

در صورتی که آمر و مامور ربطه ای اعتباری یا تحمیلی داشته باشند مامور بداهتا می‌تواند در نبود بیان، علیه آمر حجت اقامه نماید (خراسانی، ۱۴۰۹ق،ص. ۳۴۳).

طاعت الهی نیز یک الزام بیرونی از رابطه‌ی حقّ و خلق نخواهد بود، بلکه مقتضای فقر وجودی عبد به خداوند است، بلکه خودِ مولویّت حقیقی خداوند و فقر وجودی بنده نسبت به او موجب طاعت مطلق بوده و بیان، تنها کاشف از متعلق تکلیف یا دلیل بر ترخیص خواهد بود لذا؛ در موارد شک در تکلیف، آنچه مفروغ‌عنه است اصل مولویّت حق‌تعالی و ثبوت حقّ طاعت او بوده، شک در تکلیف به اصل حقّ مولا بر اخذ طاعت صدمه‌ای وارد نمی‌کند.

ممکن است بر این استدلال اشکال شود؛ که از نظریه وجود رابط، در نهایت «عبودیت مطلق تکوینی» به دست می‌آید، نه «الزام تشریعی» در مقام عمل. به بیان دیگر؛ اگر گفته شود انسان در اصل وجود خود عین فقر و ربط به حق‌تعالی است، نهایت این مدعا آن است که او در ساحت هستی، قائم به خداوند و وابسته به اوست. اما از این وابستگی، به‌خودی‌خود نمی‌توان نتیجه گرفت در مقام تشریع مکلّف هیچ حقّی نداشته و نمی‌تواند مطالبه‌ی بیان نماید زیرا؛ میان «وابستگی وجودی» و «لزوم امتثال عملی» فاصله‌ای مفهومی وجود دارد و چه‌بسا پذیرفته شود عبد در مقام تکوین هیچ استقلالی ندارد، امّا ازجهت فاصله مقام تکوین وتشریع، چنین وضعیتی در شریعت انکار شود.

در پاسخ به این اشکالِ تفکیک میان تکوین و تشریع، باید گفت که این تفکیک، مبتنی بر فرض دوگانگی در نظام فعل الهی است، حال‌آنکه مقام تکوین و تشریع در طول یکدیگرند؛ ربوبیت تشریعی، امتداد هدایت تکوینی حق‌تعالی درمورد برخی موجودات است و خداوند متعال، تنها پدیدآورنده وجود مکلّف نبوده بلکه «ربّ» و متکفّل هدایت و ایصال او به کمال حقیقی‌اش نیز هست.

علامه طباطبایی در تفسیر شریف المیزان، به‌صراحت بیان می‌کند که نظام تشریع، امتداد و تجلی نظام تکوین است. از این‌رو، عقاب الهی یک امر قراردادی یا تحمیلی از بیرون نیست، بلکه پیامد طبیعی و تکوینیِ مخالفت با اوامر تشریعی است؛ زیرا انسان با مخالفت با شریعت، در واقع با حقیقتِ وجودیِ خود که عین فقر و نیاز به خداست مخالفت کرده و به‌طور طبیعی دچار هلاکت و عذاب وجودی می‌شود(طباطبائی،۱۴۱۷ق،ج.۱،ص.۲۴۱)

امرونهی تشریعی، همان ربوبیت و هدایت تکوینی است. موجودی که در اصل تحققش مستقل نیست در اوصاف، احوال و غایت‌مندی‌اش نیز نسبت به شارع به‌طریق‌اولی حق‌وحقوق مستقلی نخواهد داشت. ازاین‌رو، ربوبیت تکوینی الهی ، گستره‌ی مطلق حق الطاعهٔ در مقام تشریع را نتیجه

Pre-final, unedited, and pre-proofreading version

می‌دهد زیرا مولایی که وجود عبد را لحظه‌به‌لحظه ایجاد و تدبیر می‌کند، به‌حکم عقل و غایت‌مندی حکیمانه، حقِ انحصاریِ هدایت تشریعی او را نیز داراست و عبد، در مقامی نیست علیه مولی خود حقّی اقامه کند.

دراین مرحله تبیین و پاسخ به یک اشکال ضروری به نظر می‌رسد آنهم اینکه؛ طبق آنچه در این نوشتار گفته شد؛ مکلفّین به اقتضای وجود رابط هیچ حقّی بر مولی ندارند. حال باید پرسید مقصود شما از سلب کافّه‌ی حقوق مکلّفین در قبال شارع چیست؟ اگر مقصود این باشد که مکلّفین به اقتضای وجود ربطی عین فقر و تعلّق به مبداء بوده و هیچ حکمی در قبال حقتعالی ندارند، لازم می‌آید که حکم مکلّف بودن هم از آنها سلب شود. تخصیص در احکام عقلی محال است و پس از اثبات این قاعده نمی‌توان مواردی از قبیل مکلّف بودن را به استناد ادلّه‌ی نقلی از قاعده‌ی مذکور استثناء نمود. نتجیتا لازم خواهد آمد مکلّف غیر مکلّف باشد و این لازمه از جهات مختلف محال است. یا اینکه مقصود از سلب مذکور سلبِ جهت استقلالی حقوق مکلفین است؟ به‌عبارتی مکلفین به تبع "وجود فی‌غیره" دارای "احکام فی‌غیره" هستند و فقط استقلال داشتن در این احکام از آنها سلب می‌شود و نه اصل آن. اگر چنین باشد اصل نتیجه‌گیری دچار اشکال خواهد شد زیرا؛ در این نوشتار اساس استدلالِ ترجیح حق الطاعه بر قبح عقاب بلابیان، سلب کلّی حقوق مکلفین بر مولی است و نه صرفاً سلب جهت استقلالی حقوق و احکام مرتبط با مکلّف. پس در هردو صورت استدلال دچار اشکال خواهد بود.

در پاسخ باید گفت: مقصود ما از سلب مذکور، معنای اول است و مکلف به اقتضای وجود رابط هیچ حکم مستقلّی نمی‌پذیرد، مگر احکامی که مرتبط با نقص و فقر ذاتی معلول باشند.

احکام قابل حمل بر وجود رابط دو قسم است: قسم اول، احکام و اوصاف کمالی مانند موجودیت، عالمیت، قدرت که وجود رابط به اقتضای فقر و تعلق محض به مبداء فاقد این اوصاف است و محمول صفات مذکور در حقیقت وجود مستقل و مبداء فیّاض می‌باشد.

قسم دوم، احکام نقصی و سلبی مانند فقیر بودن، متعلق به مبداء بودن. وجود رابط به اقتضای نحوه وجودش خود منشاء انتزاع این اوصاف است و نمی‌توان این اوصاف را هم به مبداء فیاض نسبت داد بلکه وجودات رابط عین این اوصاف هستند(صدرالدین شیرازی،۱۹۸۱، ج.۱، ص.۱۰۸)[۱].

وجودِرابط دارای هیچ حکم مستقلّی نبوده و منشاء تمام این احکام وجود مستقل است، مگر احکام و اوصاف برخاسته از فقر معلول به علت که عین ذات فقیر معلول بوده و استنادش به وجود مستقل

---

۱ . فَالْمُمْكِنُ لَا حَقِيقَةَ لَهُ إِلَّا الِافْتِقَارُ، وَلَا وُجُودَ لَهُ إِلَّا الرَّبْطُ.....فَلَيْسَ الْفَقْرُ أَمْرًا زَائِدًا عَلَى وُجُودِهِ، بَلْ هُوَ عَيْنُ حَقِيقَتِهِ الرَّابِطَةِ.

Pre-final, unedited, and pre-proofreading version

محال است. رابطه‌ی فقری بین معلول و علّت تامه اقتضا دارد که منشاء احکام فقری، خودِ وجودِربطی باشد و نه وجودِمستقل.در مانحن فیه نیز بر همین مبنا، حق مطالبه‌ی بیان برای مکلفین از احکام کمالی محسوب می‌شود و وجود ربطی فاقد این حکم است امّا مکلّف بودن از احکام فقری و تعلّقی است و وجود رابط، فی حد ذاته الفقیر، محکوم به این حکم می‌باشد.

نتیجه‌گیری

ماضمن این پژوهش نشان دادیم که تقابل میان قبح عقاب بلا بیان و حقّ الطاعهٔ، حاصل اختلاف دیدگاه حول نسبت عبد و مولی است. قبح عقاب بلا بیان بر این اساس شکل می‌گیرد که در فرض فقدان بیان معتبر، مؤاخذه مکلف مستلزم محال است. در مقابل، نظریه حقّ الطاعهٔ بر این نکته تکیه دارد که حق اطاعت الهی، متوقف بر وصول علم یا بیان نسبت به تکلیف نیست، بلکه از اصل مولویّت حقیقی حق‌تعالی ناشی می‌شود؛ در این چارچوب، نظریه وجود رابط در حکمت متعالیه، مبنایی فلسفی برای تبیین حقّ الطاعهٔ فراهم آورده و در این تقابل قاعده‌ی مذکور را مصیب معرفی می‌کند.

ثمره این مبنا در نقد قاعده قبح عقاب بلابیان –به عنوان اصل اولی عقلی– نیز روشن می‌شود. مبتنی بر وجود رابط، در فرض نبود بیان معتبر، نمی‌توان حکم به تضییع حقّ عبد نموده یا تکلیف را از دائره حجّیت خارج نمود. ازاین‌رو، در موارد شکّ درتکلیف، اصل اولی عقلی تحفظ بر حق مولا یا همان احتیاط است، نه تمسک به برائت البته این اصل منافاتی با ادلّه‌ی نقلی برائت در مقام شک ندارد و صرفاً حکم اولیه‌ی عقل(اصل اولی عقلی) در مواجهه با شبهات است.

Pre-final, unedited, and pre-proofreading version

منابع

۱) ابن ادریس، محمّدابن عبدالله(۱۴۱۰ق)، *السرائرالحاوی لتحریرالفتاوی*،قم، مؤسسهٔ النشر الاسلامی.

۲) انصاری، مرتضی (۱۴۱۹ق)، *فرائدالاصول*،قم، مجمع الفکر الاسلامی.

۳) آخوند خراسانی، محمدکاظم (۱۴۰۹ق)، *کفایهٔ الأصول*،قم مؤسسهٔ آل البیت.

۴) عترتدوست، محمّد (۱۳۸۶). بررسی قاعده «قبح عقاب بلابیان» و ارتباط آن با بحث «حق الطاعه» شهید صدر، *بلاغ مبین*، تابستان، (۱۱ و ۱۲)، ۹۵ – ۱۱۰.

۵) سعدی، حسینعلی (۱۴۰۳). تحلیلی بر انسجام نظریه حق الطاعه، *پژوهشنامه فقه اجتماعی*، تابستان (۲۴)،۳۵۱ –۳۷۲

۶) تفتازانی، مسعود ابن عمر (۱۴۱۲ق)، *شرح المقاصد*،چاپ اول ،قم، انتشارات شریف الرضی.

۷) سبزواری،ملّاهادی(۱۳۹۰ش)، *دروس شرح منظومه فی المنطق و الحکمه*، چاپ دوم، قم، منشورات بیدار.

۸) صدر، سید محمدباقر(۱۴۳۰ق) *مباحث الاصول*، تقریر کاظم حسینی حائری،قم، دارالبشیر.

۹) صدر، محمدباقر(۱۴۱۷ق)، *بحوث فی علم الاصول*، سیدمحمد هاشمی شاهرودی، تقریر، چاپ دوم،قم، موسسه دائره المعارف فقه اسلامی بر مذهب اهل بیت.

۱۰) صدر، محمدباقر(۱۴۱۸ق)، *دروس فی علم الاصول*، چاپ پنجم،قم، انتشارات اسلامی.

۱۱) صدرالدین شیرازی، محمّد (۱۹۸۱م)، *الحکمه المتعالیه فی الاسفار العقلیه الاربعه*، چاپ سوم، بیروت، دار احیاء تراث العربی.

۱۲) صدرالدین شیرازی، محمّد (۱۳۸۶)، *الشواهد الربوبیهٔ*، چ۴، قم، بوستان کتاب.

۱۳) طوسی، محمّدابن حسین (۱۳۸۹)، *العدّه فی اصول الفقه*،قم، بوستان کتاب.

۱۴) طوسی، محمّدابن حسین (بیتا)، *التبیان فی تفسیرالقرآن*،بیروت، دار احیاء تراث العربی.

۱۵) طباطبایی، سید محمدحسین(۱۴۱۷ق)، *المیزان فی تفسیر القرآن*،قم، دفتر انتشارات اسلامی.

۱۶) طباطبائی، سیّد محمّد حسین (۱۴۰۶ق)، *نهایه الحکمه* ، قم،موسسه النشر الاسلامی.

Pre-final unedited and proofreading version

۱۷) سعیدی، حسین، طالبی طادی، بهنام(۱۳۹۷). کاوشی در ابعاد کلامی نظریه حق الطاعه، *نشریه نقدو نظر*، زمستان، (۴)، ۱۵۲ – ۱۷۵.
۱۸) محقق حلّی، جعفرابن حسین (۱۴۰۳ق)، *معارج الاصول*،قم، موسسه آل البیت ع لاحیاء التراث.
۱۹) مطهری، مرتضی (۱۳۹۸ش)، *شرح مبسوط منظومه حکیم سبزواری*، چاپ اول، تهران، نشر صدرا.
۲۰) مفید، محمّد ابن محمّد (۱۴۱۳ق)، *التذکرة باصول الفقه*،قم، الموتمر العالمی لالفیة الشیخ المفید.
۲۱) نائینی، محمّدحسین (۱۳۷۶)، *فوائدالاصول*،قم، انتشارات جامعه مدرسین.
۲۲) لاریجانی، صادق(۱۳۸۱)نظریه حق الطاعه، *نشریه پژوهش‌های اصولی*،پاییز (۱)، ۱۱–۲۶.

Pre-final, unedited, and pre-proofreading version

References

1. Akhund al-Khurasani, Muhammad Kazim.(1988).*Kifayat al-Usul*. Qom: Mu’assasat Al al-Bayt.
2. Ansari, Murtada .(1998). *Fara’id al-Usul*. Qom: Majma’ al-Fikr al-Islami.
3. Etratdust, Muhammad .(2007) .Barresi-ye Qa’ideh-ye 'Qubh al-'Iqab bi-la Bayan' va Ertebat-e An ba Bahs-e 'Haqq al-Ta'ah'-ye Shahid Sadr. *Bulagh al-Mubin*, Summer, (11 & 12), 95-110.
4. Ibn Idris, Muhammad ibn Abdullah. (1989). *al-Sara’ir al-Hawi li-Tahrir al-Fatawa*. Qom: Mu’assasat al-Nashr al-Islami.
5. Larijani, Sadiq. (2002). "Nazariyeh-ye Haqq al-Ta'ah". *Pazhuhish-ha-ye Usuli*, Autumn, (1), 11-26.
6. Mufid, Muhammad ibn Muhammad. (1992). *al-Tadhkirah bi-Usul al-Fiqh*. Qom: al-Mu'tamar al-'Alami li-Alfiyyat al-Shaykh al-Mufid.
7. Muhaqqiq al-Hilli, Ja'far ibn al-Hasan. (1982). *Ma'arij al-Usul*. Qom: Mu'assasat Al al-Bayt (AS) li-Ihya' al-Turath.
8. Mutahhari, Murtada. (2019). *Sharh-e Mabsut-e Manzumah-ye Hakim-e Sabzawari* (1st ed.). Tehran: Nashr-e Sadra.
9. Na'ini, Muhammad Husayn. (1997). *Fawa'id al-Usul*. Qom: Jami'ah-ye Mudarrisin Publications.
10. Sabzawari, Mulla Hadi. (2011). *Durus Sharh al-Manzumah fi al-Mantiq wa al-Hikmah* (2nd ed.). Qom: Manshurat-e Bidar.
11. Sa'di, Husayn Ali. (2024). "Tahlili bar Insijam-e Nazariyeh-ye Haqq al-Ta'ah" *Pazhuhishnameh-ye Fiqh-e Ijtima'i*, Summer, (24), 351-372.
12. Sadr al-Din al-Shirazi, Muhammad. (1981). *al-Hikmah al-Muta'aliyah fi al-Asfar al-'Aqliyyah al-Arba'ah* (3rd ed.). Beirut: Dar Ihya' al-Turath al-'Arabi.
13. Sadr al-Din al-Shirazi, Muhammad. (2007). *al-Shawahid al-Rububiyyah* (4th ed.). Qom: Bustan-e Kitab.
14. Sadr, Muhammad Baqir. (1996). *Buhuth fi 'Ilm al-Usul* (Reported by Sayyid Muhammad Hashimi Shahroudi, 2nd ed.). Qom: Mu'assasat Da'irat al-Ma'arif al-Fiqh al-Islami 'ala Madhhab Ahl al-Bayt.
15. Sadr, Muhammad Baqir. (1997). *Durus fi 'Ilm al-Usul* (5th ed.). Qom: Islamic Publications.

Pre-final unedited, and pre-proofreading version

16. Sadr, Sayyid Muhammad Baqir. (2009). *Mabahith al-Usul* (Reported by Kazim al-Husayni al-Ha'iri). Qom: Dar al-Bashir.
17. Sa'idi, Husayn, and Behnam Talibi Tadi. (2018). "Kavoshi dar A'bad-e Kalami-ye Nazariyeh-ye Haqq al-Ta'ah". *Naqd va Nazar*, Winter, (4), 152-175.
18. Tabataba'i, Sayyid Muhammad Husayn. (1985). *Nihayat al-Hikmah*. Qom: Mu'assasat al-Nashr al-Islami.
19. Tabataba'i, Sayyid Muhammad Husayn. (1996). *al-Mizan fi Tafsir al-Qur'an*. Qom: Office of Islamic Publications (Daftar-e Entesharat-e Islami).
20. Taftazani, Mas'ud ibn Umar. (1991). *Sharh al-Maqasid* (1st ed.). Qom: Sharif al-Radi Publications.
21. Tusi, Muhammad ibn al-Hasan. (2010). *al-'Uddah fi Usul al-Fiqh*. Qom: Bustan-e Kitab.
22. Tusi, Muhammad ibn al-Hasan. (n.d.). *al-Tibyan fi Tafsir al-Qur'an*. Beirut: Dar Ihya' al-Turath al-'Arabi.

Pre-final, unedited, and pre-proofreading version